دلیل چهارم) دلیل غیر مستقل عقلی (دوران بین تعیین و تخییر)

۱. مرحوم حکیم این دلیل را چنین تقریر می‌کند:

« الأصل العقلی عند دوران الأمر فی الحجیة بین التعیین و التخییر الذی عرفته فیما سبق، فان رأی الأفضل معلوم الحجیة، و رأی المفضول مشکوک الحجیة.»[1]

۲. مرحوم شیخ مرتضی حائری می‌نویسد:

«الثانی: الحکم العقلیّ غیر المستقلّ، و هو یتوقّف علی العلم بجعل الحجّیّة بنحو الإهمال، فیحکم فی فرض تحقّق الحجّیّة و تردّدها بین التعیین و التخییر بالأخذ بالمتیقّن و طرح المشکوک و عدم ترتیب آثار الحجّة عقلاً»[2]

۳. مرحوم اصفهانی نیز می‌نویسد:

« فالأمر دائر بین مقطوع الحجّیة و مشکوکها، توضیحه أنّ الحجیّة العقلائیّة عبارة عن تنجیز الواقع و المعذّریة عن الخطأ، و فتوی الأفضل منجّزة و معذّرة قطعا، لأنّها حجة إمّا تعیینا أو تخییرا، دون فتوی المفضول، إذ لیس فیها إلّا احتمال الحجّیة تخییرا، فیجوز الاقتصار علی فتوی الأفضل فی الخروج عن تبعة الواقع و إن أخطأت، و لا یجوز الاقتصار علی فتوی المفضول.»[3]

ما می‌گوییم:

۱. این مطلب، در حقیقت تمسک به اصل عملی است و روشن است تا ادله اجتهادی موجود باشد، نوبت به تمسک به اصل عملی نمی‌رسد.

به عبارت دیگر این دلیل توان مقابله با اطلاقات روایاتی که حجیت قول مفضول را مطرح می‌کند، ندارد.

۲. شاید به همین جهت است که مرحوم خویی همین مطلب را به گونه‌ای مطرح کرده است که با «اصل عملی تقدیم تعیین بر تخییر» متفاوت باشد.

ایشان می‌نویسد:

«أن مشروعیة التقلید فی الأحکام الشرعیة إنما أثبتناها بالکتاب و السنة أو بدلیل الانسداد أو السیرة کما مرّ، و قد أشرنا أن المطلقات الواردة فی الکتاب و الأخبار غیر شاملة للمتعارضین، فإذا

---

[1]. مستمسک، ج۱، ص۲۸

[2]. شرح العروة الوثقی، ج۱، ص۶۹

[3]. بحوث فی الاصول، ج۳، ص۴۵

سقطت فتوی غیر الأعلم عن الحجیۀ بالمعارضۀ یتعیّن الرجوع إلی الأعلم و ذلک للعلم بعدم وجوب الاحتیاط.»[1]

۳. اما به نظر می‌رسد، این تقریر اگرچه صراحتاً غیر از اصل عملی دانسته شده است، باز هم به اصل عملی در محیط شک باز می‌گردد و عقل در مقام کشف واقع (که ملاک اماره است) چنین حکمی ندارد بلکه صرفاً در مقام رفع حیرت در مقام عمل چنین حکمی دارد.

دلیل پنجم) دلیل غیر مستقل عقلی (لزوم ترجیح اقرب الی الوقع)

۱. نحوه استدلال چنین است که:

«شرعاً باید به احکام واقعی عمل کنیم و عقل می‌گوید هر کس می‌خواهد به احکام واقعی دسترسی پیدا کند، اقرب الی الواقع حکم مجتهد اعلم است»

۲. حضرت امام در تقریر دلیل می‌نویسند:

« بأنّ فتوی الأعلم أقرب إلی الصواب؛ لأنّ نظره طریق محض إلی الواقع کنظر غیره، سواء الأوّلیات منه، أو الثانویّات، أو الأعذار الشرعیّۀ والعقلیّۀ، فحینئذٍ تلازم الأعلمیّۀ الأقربیّۀ، وهو المتعیّن فی مقام الإسقاط والإعذار، وجواز الرجوع إلی غیره یساوق الموضوعیّۀ »[2]

توضیح:

۱. نظر مجتهد از باب طریقیت حجت است و اعلم، اقرب الی الوقع است

۲. یعنی قول مجتهد اگر حجت است به این جهت است که واقع را نشان می‌دهد. پس هرچه واقعیت را بیشتر نشان دهد طریقیت بیشتری دارد

۳. و اگر کسی رجوع به غیر اعلم را جایز بداند، قائل به «موضوعیت قول مجتهد» شده است.

۴. مرحوم شیخ می‌نویسد:

« و أمّا الدلیل الاعتباری العقلی، فهو أنّ الظنّ الحاصل من قول الأعلم أقوی من قول غیره، فیجب العمل به عینا؛ لأنّ العدول من أقوی الأمارتین إلی أضعفهما غیر جائز.

أمّا الصغری فوجدانیّۀ؛ لأنّ لزیادۀ العلم تأثیرا آخر فی إصابۀ الواقع.

[1]. التنقیح، ج۱، ص۱۱۳

[2]. الاجتهاد و التقلید، ص۱۰۵

و أمّا الکبری، فمع إمکان دعوی الاتّفاق علیها- کما یظهر من تتبع أقوال العلماء فی تعارض الأخبار- یشهد بها بداهة العقل. و قد یتمسّک بهذه الحجّة فی محکی النهایة و التهذیب و المنیة و المعالم و کشف اللثام و شرح الزبدة للفاضل المازندرانی»[1]

۵. در کلام مرحوم شیخ در مطارح بین فرض طریقیت و موضوعیت فرق گذاشته نشده است. اما ایشان در رساله التقلید صراحتاً می‌فرمایند که این حکم بنابر آن است که «طریقیت قول مجتهد» را بپذیریم.

« و أما العقل فدلالته علی کونه من باب الأمارة الکاشفة عن الواقع أوضح من الکل فالمستفاد من أدلة التقلید بأسرها أنه مطلوب لمجرد التوصل به إلی الواقع لکونه أقرب الطرق بعد العلم و مثل هذا یصار عند تعارض فردین منه إلی الأقوی باتفاق العقلاء و إجماع العلماء علی ما یظهر منهم فی تعارض الأمارات عند المجتهد»[2]

۶. مرحوم خویی هم به این استدلال اشاره کرده است.[3]

۷. مرحوم اصفهانی در این باره نکته‌ای دارد و می‌نویسد نسبت اعلم و غیر اعلم نسبت جاهل و عالم است و مثل سایر افعل تفضیل‌ها نیست. مرحوم خویی سخن ایشان را چنین تقریر می‌کند:

« ذکر بعض مشایخنا المحققین: أن نسبة العالم إلی الأعلم نسبة الجاهل إلی العالم إذ المراد بالأعلمیة لیس هو قوة العلم و شدته نظیر بعض العوارض النفسیة و الخارجیة، فیقال: زید أبیض من عمرو أو أنه أشجع أو أسخی من فلان و یریدون به شدة بیاضه و قوة شجاعته بالإضافة إلی عمرو، و هذا بخلاف المقام و ذلک لأن علم الأعلم و غیر الأعلم بالنسبة إلی الوظائف الظاهریة علی حد سواء و لیس ذلک أقوی فی أحدهما من الآخر. نعم، یتصوّر هذا فی المعارف فیقال: إن معرفة زید باللّه أو یوم المعاد أشد و أقوی من معرفة عمرو مثلاً لوصول أحدهما مرتبة عین الیقین و الآخر مرتبة علم الیقین، و أما الأحکام الشرعیة فلا یتصوّر فیها ذلک لأن علم کل منهما علی حدّ سواء، و لیس العلم فی أحدهما أشد و أقوی منه فی الآخر بحیث لا یزول بتشکیک المشکک لقوة مبنی عرفانه.

بل المراد بالأعلمیة أن یکون أحد المجتهدین أقوی و أدق نظراً فی تحصیل الحکم عن مدارکه و أمتن استنباطاً لها عن مبادئ تحصیله بأن یکون أعرف بالقواعد و الکبریات و کیفیة تطبیقها علی صغریاتها لحسن سلیقته. إذن فالأعلم مطلع علی جملة من المزایا و الخصوصیات الدخیلة فی عرفانه

---

[1] . مطارح الانظار، ج۲، ص۶۶۷

[2] . مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص۷۶

[3] . التنقیح، ج۱، ص۱۱۷؛ دروس فی فقه الشیعة، ج۱، ص۸۱

لکیفیة تطبیق الکبریات علی صغریاتها و فی حسن سلیقته بخلاف غیر الأعلم، فنسبة الأعلم إلی غیر الأعلم کنسبة العالم إلی الجاهل، و لا مسوّغ لتقلید الجاهل بوجه»[1]

توضیح:

۱. در سایر افعل تفضیل‌ها، قوه و ضعف ملاک پیدایش افعل است

۲. همچنین در «اعلم» اگر به معنای داناتر بودن به معارف باشد، این سخن قابل طرح است.

۳. ولی «اعلم به احکام شرعیه»، چنین خصوصیتی ندارد. چرا که هم اعلم و هم عالم، نسبت به حکم شرعی دانش یکسانی دارند (و هر دو فرضاً یقین به حکم شرعی دارند، لذا با تشکیک از عقیده خود برنمی‌گردند)

۴. پس اعلم و عالم از این جهت با یکدیگر فرقی ندارند. اما از حیث دیگری می‌توان یکی را اعلم دانست:

۵. اعلم به حکم شرعی یعنی کسیکه قواعد و ادله را بهتر می‌شناسد و به سبب حسن سلیقه بیشتری که دارد، می‌تواند قواعد را بر صغریات بهتر تطبیق دهد.

۶. پس اعلم چیزهایی را می‌داند که غیر اعلم نمی‌داند. پس نسبت اعلم و غیر اعلم، نسبت عالم و جاهل است

۷. و تقلید از جاهل جایز نیست.

[1]. التنقیح، ج۱، ص۱۱۷